



Revolution Studies
Volume 02, No.03, Summer & Spring 2024 (Serial 3)

Modern Ideologies and Ali Shariati's Revolutionary Thought

Fardin Ghoreishi¹

Doi: 10.22034/fademo.2023.402884.1010

Khadijeh Miri²

Abstract

Shariati was one of the main theoreticians of the Iranian Islamic revolution and his main work was the reconstruction of the Islamic thought as a revolutionary ideology. In order to comprehend the dimensions of this ideology, one can consider Shariati's impression of competing modern ideologies. In this framework, the aim of this paper is to consider how the ideologies of Nationalism, Socialism and Marxism influenced Ali Shariati's thinking. The method of work is historical research and qualitative content analysis. The results suggested the inspiring effect of mentioned ideologies on the structure of Shariati's thinking in the work of compiling the ideology of the Islamic Revolution.

Keywords: Revolution, ideology, democracy, Marxism, nationalism, religious social democracy

1. Professor, of Department of International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding author) ghoreishi3583@ut.ac.ir

1. MA in Sociology, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution , Tehran, Iran, kadije.miri1372@gmail.com

Received: 2024/ 02/ 16

Approved: 2024/ 04/ 03

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

ایدئولوژی‌های مدرن و تفکر انقلابی علی شریعتی

فردین قریشی^۱

Doi: 10.22034/FADEMO.2023.402884.1010

خدیجه میری^۲

چکیده: شریعتی یکی از نظریه‌پردازان اصلی انقلاب اسلامی است و کار اصلی او طرح مکتب اسلام به مثابه یک ایدئولوژی انقلابی بوده است. برای درک ابعاد این ایدئولوژی، بررسی میزان تأثیرپذیری شریعتی از ایدئولوژی‌های رقیب سودمند است. در همین چهارچوب، هدف این مقاله بررسی چگونگی تأثیرات ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم بر اندیشه‌ورزی علی شریعتی است. روش کار استناد به داده‌های تاریخی و تحلیل محتوای کیفی است. نتایج تحقیق حاکی از تأثیر الهام‌بخش این ایدئولوژی‌ها بر ساختار تفکر علی شریعتی در تدوین ایدئولوژی انقلاب اسلامی است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، ایدئولوژی، دموکراسی متعهد، سوسیالیسم، مارکسیسم، ناسیونالیسم.

مقدمه و بیان مسئله

علی شریعتی کار جدی خود را در عرصه نظریه‌پردازی از اواسط دههٔ چهل شروع کرد و زمانی که هنوز سیطرهٔ ایدئولوژی چپ در جهان پابرجا بود، چشم از جهان فرو بست. شریعتی در همین دورهٔ کوتاه تقریباً ده‌ساله برجسته‌ترین متفکر باز ساز اندیشهٔ دینی در محافل نوگرایان مذهبی شد. او تمام تلاش خود را مصروف احیای ابعاد ایدئولوژیک اسلام کرد. دستگاه تئوریک او در این زمینه بیش از هر کس دیگری منسجم، جذاب و درعین حال غنی و پرمعناست. به لحاظ

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
ghoreishi3583@ut.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.
kadije.miri1372@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۷

دوفصلنامه انقلاب پژوهی | سال دوم، شماره ۳ | بهار و تابستان ۱۴۰۳ | صفحات ۶۵-۵۱

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

تأثیرات ایدئولوژیک باید او را به عنوان یکی از چهره‌های برجسته انقلاب و از نظر نقش آفرینی انقلابی پس از امام خمینی در رتبه دوم قرار داد. اهمیت کار شریعتی سبب توجه پژوهشگران بسیاری به بررسی اندیشه‌های وی شده است^۱ که مرور و نقد آثار آنان می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی باشد. در این میان به لحاظ ضرورت درک تحلیلی تلاش فکری شریعتی، هدف اصلی این مقاله معطوف به بررسی نحوه تأثیرپذیری شریعتی از ایدئولوژی‌های مدرن رقیب است. لذا با تکیه بر امکانات روش بررسی تاریخی و روش تحلیل محتوای کیفی، تأثیر ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم، بر تفکر علی شریعتی بررسی می‌شود.

پیشینه پژوهش

از جمله کتاب‌هایی که به حوادث سیاسی - اجتماعی زمان علی شریعتی پرداخته است کتاب جامعه‌شناسی توسعه فرهنگی کندوکاوها و پنداشته‌های شریعتی (۱۳۸۲) است. نویسنده معتقد است یک قرن قبل از ظهور شریعتی در زمان قاجار یک سری تحولات فکری در مردم ایران ایجاد می‌شود که این تحولات موجب تغییراتی در شکل حکومت می‌گردد زمینه ایجاد این تحولات فکری مرتبط با دو جریان فکری است که تقریباً در یک زمان پا به میدان گذاشته بودند. نخستین جریان فکری، جریان مذهبی نوگراست. پیش‌از این جریان سید جمال‌الدین اسدآبادی است که زنگ بیداری را در جوامع اسلامی بالأخص ایران به صدا درمی‌آورد او و هم‌زمانش تمام تلاش خود را جهت بیداری مسلمانان و برانگیختن آن‌ها در مقابل استبداد مطلقه به کار می‌برند. جریان دوم جریانی تجددطلب است، این جریان از زمانی آغاز می‌شود که رابطه ایران با اروپا در حال گسترش است در چنین شرایطی تعدادی از جوانان برای تحصیل به اروپا می‌روند و در زمینه علوم و فناوری با دستاوردهای نوین غرب آشنا می‌شوند و درصدد یافتن علت پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی جامعه خویش برمی‌آیند آنان به این نتیجه می‌رسند که جوامع اروپایی به دلیل تفاوت اساسی در شیوه حکومت و کشورداری توانسته‌اند به این مرحله از پیشرفت صنعتی و علمی برسند؛ بنابراین آن‌ها نیز تحت تأثیر فرهنگ سیاسی غرب درصدد محدود کردن حکومت مطلقه فردی و جایگزینی نظام پارلمانی و قانونی به جای استبداد برمی‌آیند و اندیشه‌های قانون‌گرایی و آزادیخواهی را در جامعه ایران رواج می‌دهند. در واقع شریعتی تحت تأثیر این جریانات فکری است. با توجه به اینکه این کتاب به جریانات فکری اشاره دارد و این مطالب یکی از جریانات تأثیرگذار بر شکل‌گیری افکار شریعتی است.

۱. از جمله می‌توان به کارهای عبدالکریم سروش، هاشم آقاچری، حامد الگار، شاهرخ اخوی، عبدالعزیز ساشه‌دینا، مهرزاد بروجردی، بیژن عبدالکریمی، عباس منوچهری و... اشاره کرد.

درواقع عوامل دیگری در شکل‌گیری افکار شریعتی مؤثر است که در اینجا بحث نشده است. کتاب مجموعه مقالات همایش علمی شریعتی و دانش تاریخ دارای مقالات متعددی است از جمله این مقالات، مقاله «شریعتی «نفی فردیت» و انقلاب اسلامی» خستو، (۱۳۹۵) و مقاله دیگر «شریعتی و دانش تاریخ» شریعتی، (۱۳۹۵). در مقاله اخیر به موضوعات متفاوتی اشاره شده و به تأثیرپذیری شریعتی از نظریه پردازانی از جمله مارکس پرداخته شده است؛ اما به عوامل دیگری که بر شریعتی مؤثر بوده‌اند پرداخته نشده است.

کتاب *از فراسوی مرزها (بازتاب جهانی اندیشه‌های شریعتی)* شامل مجموعه مقالاتی است که ترجمه شده‌اند از جمله این مقالات مقاله «روشنفکر، اسلام و نوسازی در اندیشه‌های هیکل و شریعتی» چارلز دی، (۱۳۸۳) است و به بررسی آرای شریعتی با کسان دیگری مثل هیکل مصری متمایل به لیبرالیسم پرداخته است.

طرحی از یک زندگی (۱۳۷۶) اثر پوران شریعت رضوی کتابی است که خواننده را با زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی شریعتی آشنا می‌کند و ویژگی‌های شخصیتی وی را بیان می‌کند. البته این کتاب تنها به مسائل خانوادگی بسنده نمی‌کند، بلکه به حوادث و رویدادهای اجتماعی و سیاسی مختلفی می‌پردازد که در مقاطع مختلف سنی شریعتی روی داده است و این به شفاف شدن قسمتی از رخدادها به ما کمک می‌کند.

زمینه تاریخی

محیط اجتماعی دوران کودکی شریعتی با بی‌سوادی، خرافات، فقر و ستم و استبداد و استثمار عصر پهلوی آمیخته بود. بی‌توجهی دولت به فقر و ایجاد یک سیستم غیرعادلانه تأثیر عمیقی بر ذهن او به‌جای گذاشت و موجب شد نفرت عمیقی از این سیستم پیدا کند. نگرانی عمیق او نسبت به سرنوشت بشریت و فقرا و مبارزه‌اش با سیستم در عموم سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش انعکاس دارد. او در دوران کودکی و جوانی‌اش شاهد اوضاع نابسامان دو پادشاه پهلوی بود که به گفته خودشان اصلاحات اجتماعی و آموزشی خاصی را دنبال می‌کردند؛ اما از نظر دیگران این اقدامات کشور را به‌جانب اسارت سوق می‌داد و مردم ایران را از سنت‌های قومی، روح و فرهنگ و ارزش‌های خود بیگانه می‌کرد. در این زمان در نظام رسمی، نسلی پرورش می‌یافت که به نحو عمیقی مجذوب غرب و برخی از ایدئولوژی‌های مسلط آن شده بود. جوانان تحصیل کرده در اثر جریان جدایی مذهب از سیاست و گرایش به سوی نوگرایی تماس خود را با مذهب قطع کرده بودند. شریعتی از اوایل دهه ۱۳۳۰ وارد عرصه مبارزات سیاسی شد که به دستگیری او انجامید. شریعتی پیرو مصدق بود. مصدق

مظهر فردی مبارز در برابر استعمارگران و دادخواه مردم محروم و زجر دیده بود. شریعتی با استعمارگران و سلطه آنان مخالف بود. تحصیل و اقامت شریعتی در فرانسه نیز با دوران پر آشوب انقلاب الجزایر همراه بود که طی آن احزاب و گروه‌های مختلف فرانسه و حتی دانشمندان و جامعه‌شناسان مواضع مختلف مثبت و منفی در رابطه با سرنوشت مردم مسلمان تحت انقیاد امپریالیسم فرانسه اتخاذ می‌کردند. شریعتی تمام فکر و ذهن خود را متوجه اتفاقاتی کرد که در الجزایر می‌گذشت؛ زیرا هرگز خود را از مبارزات مردم مسلمان این کشور جدا احساس نمی‌کرد و خودش را شریک سرنوشت آن‌ها می‌دانست. انقلاب خونین الجزایر بسیار مهم بود. مبارزه امپریالیستی در الجزایر کم سابقه بود. ده میلیون مسلمان اعم از روستائیان، کوه‌نشینان و تمامی جمعیت کشور با یکی از قدرتمندترین ارتش‌های امپریالیستی و با ماشین جنگی پانصد هزار نفره ارتش فرانسه وارد جنگ شدند. مردم الجزایر یک میلیون شهید دادند و سرانجام دشمن را وادار به عقب‌نشینی کردند و او را به‌زانو درآوردند (احمدی، ۱۳۷۴، ص. ۲۸).

پدر شریعتی، محمدتقی شریعتی، بنیان‌گذار «کانون نشر حقایق اسلامی» در مشهد و یکی از بنیان‌جنبش روشنفکری اسلامی ایران بود. او به‌طور مدام چهل سال در تبلیغ منطقی، علمی و مترقیانه مذهب خدمات درخشانی ارائه داد. او به‌ویژه در پیشاپیش صف کسانی قرار داشت که تلاش می‌کردند جوانان تحصیل کرده جدید را به اسلام برگردانند و آن‌ها را از ماتریالیسم ستایش غرب و دشمنی با مذهب بازدارند. اشاره به تأثیر پدر شریعتی از آنجا صورت می‌گیرد که به شناخت ابعاد مختلف زندگی شریعتی کمک می‌کند (احمدی، ۱۳۷۴، صص. ۲۴ - ۲۳). در سال ۱۳۲۳ کانون نشر حقایق اسلامی رسماً در مشهد افتتاح شد. هدف اصلی این کانون، جلوگیری از رشد عقاید الحادی بود که به‌وسیله کمونیست‌ها ترویج می‌شد (احمدی، ۱۳۸۳، صص. ۱۹ - ۱۷). علی شریعتی متأثر از پدرش، چالش با اندیشه‌های رقیب را در دستور کار فکری خویش قرار داد.

ناسیونالیسم

ناسیونالیسم به یک معنا ایدئولوژی خودیابی، نفی وابستگی به بیگانگان و تلاش در تقویت استقلال و پیشرفت ملت خویش است. این ایدئولوژی از عوامل فکری تأثیرگذار بر تکوین تفکر انقلابی شریعتی بوده است. دوران دانشجویی شریعتی در ایران با اوج مبارزات میهنی ملت ایران به رهبری مصدق مصادف بود. مصدق مظهر مبارزه و مقاومت یک ملت محروم و زجر دیده در مقابل استعمارگران و استثمارگران عالم بود. مصدق سال‌ها علیه استبداد داخل و استعمار خارجی مبارزه می‌کرد و سرانجام پس از یک سری مبارزات درخشان و پیروزمند برای قطع دست کارتل‌های نفتی در ایران در اسفند ۱۳۲۹ نفت را ملی کرد.

او به مقام نخست‌وزیری رسید و همه امید و آرزوی مردم ایران در مصدق متبلور شد. علی شریعتی در مبارزات میهنی مصدق همراه با پدرش که از سران جبهه ملی^۱ در خراسان بود شرکت داشت (قنبری، ۱۳۸۱، صص. ۲۰۹-۱۱۰). او در راهپیمایی‌هایی که برای بزرگداشت مصدق سازمان‌دهی شده بود شرکت می‌کرد و حتی به اتهام تبلیغ به نفع مصدق بازداشت شد (احمدی، ۱۳۸۳، صص. ۳۰-۲۷). هم‌زمان با نهضت ملی شدن صنعت نفت، کانون نشر حقایق اسلامی تأسیس شده بود. شریعتی به عضویت این کانون درآمد و به تدریج حوزه فعالیت این کانون از محدوده آموزش به برگزاری تجمعات عمومی و راهپیمایی‌ها و تظاهرات تبدیل شد و شریعتی در نبود پدرش برای حضار سخنرانی می‌کرد (رهنما، ۱۳۸۵، صص. ۴۵-۴۲).

تجربه کودتا حس ستیز با سلطه‌گری بیگانگان را در شریعتی تقویت کرد. شریعتی بین سال‌های ۱۳۳۷ - ۱۳۳۵ اساساً دل‌مشغول خودسازی و پی بردن به مسائل وجودی و معنوی خود و در پی جواب «من کیستم» بود. شریعتی که می‌خواست هویت خود را پیدا کند، عمیقاً از مصدق متأثر شده بود و سقوط مصدق سخت او را غمگین ساخت. شریعتی عشق و دل‌بستگی به آزادی داشت و مصدق را رهبری قلمداد می‌کرد که به طول هفتادسال برای آزادی‌اش نالیده بود و این کودتا به طرفداران مصدق این درس را می‌داد که به آنچه سبب بدبختی و استیصال ایران شده است آگاه شوند (احمدی، ۱۳۷۴، صص. ۶۵-۴۵). در واقع شریعتی که متعلق به نسل ۱۳۲۰ بود، در این سال‌ها دردهای زیادی کشیده بود. در این زمان، استبداد سلطنتی که دست در دست استیلای خارجی به غارت از منابع طبیعی ایران پرداخته بود، به دین و ایمان مردم هم هجوم برده بود. در دوران رضاشاه صحبت‌های زیادی در مورد ملیت و ایران می‌شد و تبلیغ‌هایی هم صورت می‌گرفت. این در حالی بود که رضاشاه خود با کودتای بیگانگان سرکار آمده بود و سرنوشت مملکت را دولت بیگانگان تعیین کرده بود؛ اما زنده کردن فرهنگ ایران باستان شرایط جدیدی را برای تغییر فراهم می‌ساخت.

در دهه سی نیروهای طرفدار مصدق به نهضت‌های مخفی روی می‌آوردند و در مشهد نهضت مقاومت بخش اعظم حزب‌های طرفدار مصدق را به خود جذب کرده بود (رهنما، ۱۳۸۵، ص. ۸۷). شریعتی و پدرش در استان خراسان در به راه انداختن مردم در نقش مهمی ایفا

۱. جبهه ملی اول در آبان ۱۳۲۸ به رهبری مصدق تشکیل شد و غیر از مصدق چهره‌های شاخص دیگری همچون خلیل ملکی و کاشانی در آن حضور داشتند. این جبهه مجمع مبارزین مسلمان و گروه ملی را تشکیل می‌دادند و جبهه ملی دوم هم هفت سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تشکیل شد. حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب ملت ایران و حزب سوسیالیست احزاب تشکیل‌دهنده آن بودند. اهداف این جبهه اعاده حقوق اساسی فردی و اجتماعی، دولتی و قانونی و داشتن سیاست خارجی مستقل بر اساس منافع ملی بود.

کردند. شریعتی که از غرب و استعمار بیزار بود و فرهنگ غربی را نمی‌پسندید، متأثر از دین بود و معتقد بود روشنفکرانی را که در پی تقلید از غرب و دستاوردهای آنان هستند، باید از افراد اصیل جدا کرد.

شریعتی درباره نفی تقلید از غرب می‌گوید:

اومانسیم، انترناسیونالیسم امروزه یک دروغ بزرگی است که می‌خواهد شخصیت فرهنگی و وجودی همه ما را نفی کند تا در یک بشریت موهوم دروغینی که وجود ندارد نفی شویم. اصالت بشری یعنی شرکت همه ملت‌ها در یک معنی، در یک حقیقت، یعنی شریک شدن انسانی که دستش خالی است با انسان سرمایه‌دار. ما که بومی هستیم، خالی از خویش هستیم. بی‌فرهنگ هستیم. با تو که همه وجود مال توست و آن وقت رابطه ما رابطه آقا و نوکر می‌شود؛ رابطه‌ای که یک طرف آن تهی‌دست، کارگر و ابزار است و طرف دیگر ثروتمند و سرمایه‌دار؛ بنابراین فقط غربی وجود دارد و به قول سارتر از نظر استعمارگر فقط پانصد میلیون انسان وجود دارد و دو میلیارد و پانصد میلیون دیگر بومی هستند... پس اگر شرقی بخواهد خودش را بر اساس اصالت اومانستی، اصالت انسان غربی شریک کند، خودش را در یک نظام موهوم بشر پرستی دروغین و فانتزی حل کرده و شخصیت وجودی و اصالت خویش را نفی نموده. تا وقتی که به قول آن‌ها بومی هستیم و آن‌ها انسان‌اند، هرگونه شریک بودن اومانستی به آن‌ها خیانت است به وجود خودمان و باید جدا شویم و از آنان پرهیزیم؛ چون در این معادله، رابطه آن‌ها با ما رابطه استعمارگر و استعمار زده است. در جهان، رابطه بین آن کسی که می‌مکد و آن کسی که مکیده می‌شود، آن کسی که فقط تولید می‌کند و آن کسی که مصرف می‌کند، آن کسی که گوش کند، آن کسی که باید حرف بزند، رابطه دو قطب متضاد است. پس در حقیقت رابطه نیست و پیوند دروغینی است که وجود ندارد (شریعتی ۱۳۸۵، صص. ۳۱-۲۹).

شریعتی عنصر استعمار فرهنگی را عامل عمده و اصلی از خودبیگانگی مردم معرفی می‌کند (سعیدی، ۱۳۷۶، صص. ۱۴۶ - ۱۴۲). از نگاه او استعمار در چهره‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نمایان می‌شود. ولی آنچه بیش از همه ویرانگر است، چهره فرهنگی و به عبارتی بهتر ضد فرهنگی آن است و این قضاوت آن گروهی است که اساساً به آگاهی و فرهنگ بیشتر می‌اندیشند تا به سیاست. شکی نیست که هدف استعمار پول است؛ ولی پول هرگز به‌طور مجرد وجود ندارد و همیشه بر گرد آن انبوهی از مسائل انسانی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی

و فرهنگی نیز مطرح می‌شود، ایده «بازگشت به خویش» شریعتی مهم‌ترین حربه برای مبارزه با استعمار فرهنگی غرب است.

شریعتی می‌گوید:

برخلاف خیلی از کسانی که هم‌فکر من هستند، من تقلید از غرب را نفی نمی‌کنم، بلکه معتقدم آنچه الان به نام تقلید از غرب مطرح شده، تقلیدی کاذب و دروغین از غرب است. تقلیدی است که غرب ما را دعوت می‌کند که آن‌جور از آن تقلید کنید، نه تقلیدی که خودمان برای رسیدن به آنچه غرب رسیده انتخاب کرده‌ایم. دو جور تقلید داریم: یکی کسی است که من مقلد بارش آورده‌ام و جوری تربیت کرده‌ام که کورکورانه آن‌چنان که من دلم می‌خواهد از من تقلید کند که تقلید یک نوکر از اربابش است که تقلید نوکر از ارباب یک تقلید کورکورانه است؛ بی‌چون‌وچراست و بدون شرط؛ این تقلید جوری است که خصوصیاتش را ارباب تعیین و بر او تحمیل کرده و به شکلی است که این نوکر هرچه بیشتر در تقلید پیش برود، در نوکرماندنش تثبیت می‌شود؛ اما تقلید دوم که من آن را مطرح می‌کنم، نمی‌گویم بی‌آنکه قدرت استدلال علمی پیدا کنیم مستقل شویم. پیش از آنکه بی‌نیاز شویم، اصلاً غرب را نادیده بگیریم و دنیای امروز و تمدن را نفی کنیم، نه چنین... [کاری] دعوت به ارتجاع است و ندیده گرفتن واقعیت‌های موجودی است که در برابرمان است و خود را بر ما تحمیل می‌کند. بدین شکل تقلید بکنیم که ببینیم این آقا که الان ارباب است، از چه مسیری و با چه عملی و با چه طرز فکری و با چه پرورشی و روحیه‌ای و نگرشی و بینشی و با چه جهان‌بینی و کوششی و با چه گذشته‌ای به اربابی رسیده است. بعد من آن مسیر را، آن شرایط و آن علل را که او را به ارباب‌شدن رسانده باید بگیریم، بشناسم و تقلید کنم (شریعتی، ۱۳۸۰، صص. ۱۳۰-۱۲۹).

۵۷

با توجه به نکات فوق، تأثیر ناسیونالیسم بر اندیشه شریعتی قابل استنباط است. از آنجا که ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی دوم به یک ایدئولوژی برتر تبدیل شده بود و در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی به لحاظ تأثیرگذاری بر تحولات اجتماعی، از دیگر ایدئولوژی‌ها پیشی گرفته بود، این تأثیر با تحولات اجتماعی در جهان به نحو وثیقی در ارتباط بوده است (قریشی، ۱۳۹۰، صص. ۱۷۶-۱۷۳).

سوسیالیسم

در دوره اندیشه‌ورزی شریعتی، سوسیالیسم نیز یکی از ایدئولوژی‌های قدرتمند و مؤثر جهان بوده است. تفکر سوسیالیستی به حدی در شریعتی مؤثر بود که مفاهیم اسلامی را با سمت و سوی این ایدئولوژی تبیین می‌کرد. او عدالت سوسیالیستی را مقیاسی برای سنجش حقیقت امور و تشخیص تفسیر صحیح از دیانت معرفی می‌کرد (زکریایی، ۱۳۷۴، صص. ۷۴ - ۳۷). شریعتی می‌گوید:

ابوذر برای توسعه اشتراکیت اقتصادی و سیاسی اسلام می‌کوشید و دستگاه عثمان اشرافیت را زنده می‌کرد. ابوذر اسلام را پناه در ماندگان و ستم‌دیدگان و مردم محروم می‌دانست و عثمان آن را آلت سرمایه‌داری و سنگر حفظ منافع رباخواران و ثروتمندان و اشراف ساخته بود... مبارزه میان ابوذر و عثمان در گرفت و ابوذر در آخر جاننش را در همین راه باخت. ابوذر فریاد می‌زند این سرمایه‌ها، این ثروت‌ها و سیم و زرهایی که اندوخته‌اید باید میان همه مسلمانان به تساوی تقسیم گردد. باید در سایه برابری و رژیم اقتصادی و اخلاقی اسلام همه از مواهب زندگی برخوردار باشند. ولی عثمان اسلام را در انجام تشریفات و مراسم ظاهری و تظاهر به تقوا و تقدس می‌دانست و دین را در فقر اکثریت و غنای اقلیت دخالت نمی‌داد (شریعتی، ۱۳۸۷، صص. ۱۱-۱۳).

شریعتی که بر بُعد دنیوی عدل تأکید داشت، عدالت اجتماعی را به معنای توزیع عادلانه امکانات اقتصادی در جامعه تلقی می‌کرد. از نگاه او عدالت اجتماعی هدف اصلی اسلام است. شیعه، آزادی توده‌های محروم است. یک ایدئولوژی انقلابی است. او بیان داشت که جامعه عادلانه، جامعه‌ای است که اساساً بی‌طبقه باشد. او به رعایت برابری بین افراد جامعه معتقد بود. مفهوم قرآنی قسط به معنای بهره‌مندی کلیه افراد از کار و حقوق برابر است. او رفتار حضرت علی را مورد توجه قرار می‌دهد. حضرت علی رهبری جامعه را پذیرفت تا ثابت کند هدف اسلام برقراری عدالت است. وقتی حضرت به حکومت رسید، دستور توقف پرداخت وجوه را داد و مبنای جدیدی برای پرداخت آغاز کرد که بین همه افراد به صورت برابر توزیع شود (احمدی، ۱۳۸۳، صص. ۱۹۶ - ۱۹۴).

شریعتی معتقد است علی‌رغم اعتقاد مسلمین به ضرورت برقراری عدالت اجتماعی، نظام‌های مبتنی بر برابری و برادری واقعی اقتصادی در جوامع مسلمان نایاب بوده است. او در این خصوص مسئولیت را متوجه حکام و علما می‌داند. به نظر او فقه اهل سنت چون به حکومت‌ها وابسته بوده است، طبیعتاً مدافع طبقه حاکم یعنی اعیان و اشراف و ارباب شده است؛ طبقه‌ای که تکیه‌گاه

قدرت حاکم بوده و روحانیت و سلطنت دو بازوی او به شمار می‌رفته‌اند؛ اما فقه شیعه این‌طور نیست. چون همیشه در برابر حکومت‌های اسلامی رسمی جبهه‌گیری داشته و از قیدوبندهای سیاسی و دولتی آزاد بوده است. حامی حقوق مردم بوده است.

او در خصوص خصلت انقلابی تشیع توضیح می‌دهد:

تشیع از آغاز اسلام با تکیه بر عدالت، ولایت و امامت علی که نمونه برابری و مظهر خصومت آشتی‌ناپذیر با قدرت‌طلبی و سرمایه‌داری و بهره‌کشی و ظلم و جوهر ناب تقوای انسانی و اقتصادی و عدل قاطع و خشن و دفاع از طبقات مظلوم و ملت‌های محروم در نظام خلافت اسلامی است نماینده اسلام انقلابی و مردمی و ضد طبقاتی بود و اسلام که پس از پیامبر گرایش به راست را آغاز کرد تا جایی که با پیروزی عثمان و بالاخره استیلای معاویه، نظام اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی اشرافیت جاهلی بر اسلام مستولی شد و نیرویی که در برابر این جریان به مقاومت فکری سیاسی پرداخت تشیع بود. نخستین پیروان علی^(ع) از میان اصحاب راستین پیامبر بودند؛ اصحابی که در اسلام نه تنها دین که عدل را نیز می‌جستند و می‌دانیم که در طول هزار سال پس از آن شیعه با تکیه بر علی^(ع) انقلابی و فاطمه معترض و حسین قائم و شهید همواره در برابر ظلمه که غاصبان حق‌اند قدی افراشته‌اند و سری شورش‌ی داشته و با دو شعار سیاسی و اجتماعی امامت و عدالت که معرف جبهه و جهت‌گیری نهضت خویش بوده است و رژیم‌های سیاسی و حکومت را نفی می‌کرد که غضب و سلطه جبارانه بوده است (شریعتی، ۱۳۸۸، صص. ۱۰۰ - ۹۷).

در دوره فعالیت شریعتی، پیروزی‌های پی‌درپی مارکسیسم در جهان موجی از انگیزه گرایش به آن و ایجاد هاله‌ای از حقانیت را برای راه آنان به وجود آورده بود. گرچه مارکسیسم بر بنیاد ماتریالیسم استوار بود، آنچه سبب پیشروی روزافزون آن در جهان به‌ویژه در جوامع عقب‌نگه‌داشته شده از جمله ایران شده بود، جنبه‌های فلسفی آن نبود، بلکه شعارهای عدالت اجتماعی آن بود که به خاطر فقر و بدبختی‌های ناشی از جنگ جهانی زمینه‌های مساعدی یافته بود. تنفر از دنیای سرمایه‌داری غرب به خاطر به وجود آوردن دو جنگ جهانی برای رقابت‌های امپریالیستی نیز زمینه دیگر نفوذ کمونیسم بود.

در این میان حرکت‌هایی نیز در جهت بازسازی تفکر اسلامی در همسویی جریان عدالت‌طلبی در جهان شکل گرفته بود. تکوین نهضت خداپرستان سوسیالیست از جمله همین حرکت‌هاست. خطوط فکری و سیاسی شریعتی به‌شدت وام‌دار اندیشه‌های سوسیالیست‌های خداپرست و

شخص محمد نخشب است (ملکی‌راد، ۱۳۸۷، صص. ۵۷ - ۵۳). نهضت خداپرستان سوسیالیست گروهی بود که به‌طور مخفی در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ در تهران تشکیل شد. این نهضت که به دست جوانان پرشور مسلمان پایه‌ریزی شده بود، ضمن اعتقاد به خدای احد و واحد و پذیرش جهان‌بینی توحیدی، از نظر اقتصادی، سیستم اقتصاد اسلامی را گونه‌ای سوسیالیسم می‌دانست و به یک حرکت انقلابی که همگی ارزش‌های منحنی جامعه را دگرگون سازد و اجتماع نوین را بر پایه ارزش‌های توحیدی بنا نهد اعتقاد داشت. شیوه کار نهضت شیوه مبارزه مخفی بود و در مراحل اولیه درصدد مبارزات ایدئولوژیک و در کار تربیت کادرهای خود بود؛ بنابراین از هرگونه کار علنی و پرسروصدا اجتناب می‌ورزید. بعدها بر سر شیوه کار علنی یا مخفی ادامه کار ایدئولوژیک یا شرکت در مبارزات سیاسی ملی شدن نفت به رهبری مصدق در نهضت اختلاف افتاد و گروهی که به شیوه کار علنی در آن شرایط اعتقاد داشتند از نهضت جدا شدند و همین گروه بود که بعدها به رهبری نخشب «حزب مردم ایران» را تأسیس کردند (قنبری، ۱۳۸۱، ص. ۱۶).

شریعتی چون شیفته برابری بود، نخستین اثر ترجمه او کتاب ابوذر، خداپرست سوسیالیست اثر جوده السحار مصری است. شریعتی دل‌بسته برابری بود و درباره جنبش‌های سوسیالیست مطالعه عمیق داشت. او بر این باور بود که مذهب حق و راستین همواره تکیه‌گاه اصلی برای تحقق سوسیالیسم بوده است. در نگاه شریعتی «تنها یک جهان‌بینی خدایی است که می‌تواند سوسیالیسم اقتصادی را همراه با یک سوسیالیسم اخلاقی و انسانی در جامعه بشری پیاده کند. به‌این ترتیب برخلاف مارکس که برابری و اشتراکی را که در متن دعوت راستین مذهب بود از آن جدا ساخت. شریعتی تحقق برابری را در باور به توحید ممکن می‌ساخت و معتقد بود باور به توحید است که می‌تواند زیربنای وحدت بشری را فراهم آورد و زمینه وحدت طبقاتی انسانی را استوار سازد» (رحمانیان، ۱۳۹۵، صص. ۳۲۶ - ۳۲۵). در ادامه بحث به بررسی نسبت تفکر شریعتی با مارکسیسم می‌پردازیم.

مارکسیسم

آشنایی شریعتی با افکار مارکس موجب شد وی برای رقابت با مارکسیسم، به دنبال آرا و مفاهیمی در اسلام بگردد که وجود آن‌ها در مارکسیسم راز جاذبه آن بود؛ برای مثال به دنبال این می‌گشت که آیا در اسلام فلسفه‌ای برای تاریخ وجود دارد یا خیر (قریشی، ۱۳۹۰، صص. ۲۱۶ - ۲۱۴). گفته شده است دیدگاه شریعتی در قبال مارکسیسم متناقض به نظر می‌آید. گاهی شدیداً به محکوم کردن آن می‌پردازد، گاهی نیز در جای دیگر مفاهیمی را از

آن آزادانه به عاریه می‌گیرد. این تناقض ظاهری سبب می‌شد که بعضی‌ها او را از نظر سیاسی ضد مارکسیسم قلمداد کنند و دیگران تصور می‌کردند که او مارکسیستی است که عقاید واقعی خود را تحت پوشش اسلام پنهان می‌دارد. افراد دیگری هم بودند که او را یک فرد مبهوت و یک روشنفکر متحیر معتقد به خط سوم قلمداد می‌کردند. این تناقض ظاهری هنگامی برطرف می‌شود که بدانیم از نظر شریعتی سه مارکس وجود دارد. مارکس جوان قبل از همه یک فیلسوف منکر وجود خدا بود که از ماتریالیسم دیالکتیک حمایت می‌کند و منکر خداوند، روح و زندگی اخروی است. این جنبه مارکس از سوی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های اروپایی پیش از حد بزرگ شد؛ زیرا آن‌ها برای مبارزه با کلیساهای ارتجاعی خودشان خودبه‌خود تمامی اشکال مذهب را تقبیح می‌کردند. مارکس دوم مارکس کامل و رشد یافته بود که به‌عنوان یک دانشمند اجتماعی روشن می‌ساخت که چگونه فرمانروایان به استثمار زیردستان و محکومان خود می‌پرداخته‌اند. چگونه قوانین جبر تاریخی و نه جبر اقتصادی عمل می‌کنند و به چه طریق روبنای هر کشور و به‌ویژه ایدئولوژی و نهادهای سیاسی غالب آن بر زیربنای اقتصادی آن اثر متقابل دارد. مارکس سوم، مارکس مسن‌تر و اساساً سیاستمدارتر بود که یک حزب انقلابی خلق کرد و غالباً پیش‌بینی‌هایی می‌کرد که از نظر سیاسی قابل فهم بود؛ اما مسلماً با متدولوژی اجتماعی او مطابقت نداشت.

به گفته شریعتی این نوع مارکسیسم مبتدل در نهایت موجب بدنامی و بی‌اعتباری مارکسیسم علمی می‌شد. از نظر او احزاب طبقه کارگر همراه رشدشان نهادینه و بوروکراتیک می‌شوند و استالین جنبه‌های خاصی از مارکس جوان و پیر را به زیان مارکس کامل و رشد یافته برگزید و مارکسیسم را به سطح عقیده‌ای جزئی در آورد که هیچ چیز را به‌جز ماتریالیسم تنگ‌نظرانه اقتصادی قبول نداشت. شریعتی از این سه نوع مارکسیسم، نوع اول و سوم را به‌صراحت رد می‌کرد؛ اما بسیاری از نظریات مارکس دوم را می‌پذیرفت. او تأکید می‌کرد که انسان بدون داشتن مقداری اطلاع از مارکسیسم نمی‌تواند تاریخ و جامعه را درک کند. او این نظر را قبول داشت که تاریخ بشری تاریخ مبارزه طبقات بوده است. به گفته خود او از دوران قایل و هابیل بشر در دو اردوگاه متضاد قرار گرفته است. در یک طرف مستضعفان و مردم و طرف دیگر مستکبران یا فرمانروایان قرار گرفته‌اند.

مارکس در نگاه شریعتی جایگاه برجسته‌ای داشت. از این رو شریعتی چهره مارکس را نمودار یکی از نیازهای انسان در تاریخ انسان در غرب می‌دید. البته در این میان اندیشه مارکس بیش از هر چیز به‌مثابه نظریه تاریخ نمود داشت. شریعتی بر این باور بود که مارکس بر بنیاد سنت‌های

فکری پیش از خود بیشتر یک ترکیب کننده و تألیف گر مبتکر بود تا یک نظریه پرداز نوآور. سخن شریعتی در این باره به یک معنا درست است که مارکس نظریه تاریخ خود را با نقادی جریان های عمده اندیشه اروپایی فراهم آورده است. شریعتی معتقد بود: «فلسفه مارکسیسم بر اساس جبر تاریخ است»؛ اما وی این دریافت مارکس از جبر تاریخ را نارسا و نافی آگاهی و آزادی انسان می دانست. شریعتی بر این باور بود که انسان اگر جبر تاریخ را بشناسد و بر آن آگاهی علمی باید و عوامل تاریخی اثرگذار و تعیین کننده در سرنوشت او زمان و جامعه اش را بشناسد و کشف کند. بر اساس قوانین جبر، تاریخ از جبر تاریخ رها خواهد شد.

از دیدگاه شریعتی انسان به میزانی که آگاهی پیدا کند، سهم بیشتری در تغییر خواهد داشت و می تواند به عنوان یک علت وارد جبر تاریخ و نظام اقتصادی اش شود و نظام اقتصادی را عوض کند. شریعتی معتقد بود خود تضاد عامل رهایی نمی تواند باشد، بلکه این آگاهی به تضاد دیالکتیکی است که می تواند رهایی بخش باشد. او همچنین معتقد بود در اندیشه مارکس و مارکسیسم کلاسیک، مقوله دیالکتیک را به عنوان یک عامل اتوماتیک در آورده اند؛ حال آنکه نفس دیالکتیک به عنوان عامل حرکت اجتماعی به شکل ناخود آگاه و اتوماتیک و جبری وجود ندارد، وی با اشاره به اینکه نظریه تحول تاریخی مارکس نظریه تحول تاریخ اروپای غربی است، بر این باور بود که نباید آن را به دیگر جوامع تعمیم داد و نمی توان منطق دیالکتیک را برای همه زمان ها و جوامع به یکسان به کار گرفت. او همچنین در چند و چون فرایند تحول تاریخی جامعه های انسانی و نیز در چند و چون روابط طبقاتی با مارکس اختلاف نظر داشت. چنانکه می دانیم، مارکس دگرگونی جامعه از کمون اولیه یا جامعه اشتراکی اولیه را در شکل گیری تقسیم کار و مالکیت خصوصی می دانست؛ اما شریعتی این دیدگاه مارکس را نارسا می دانست و بر این باور بود که مالکیت مخصوص را زور ایجاد می کند. در نگاه شریعتی وقتی دوره ای که مالکیت وجود ندارد، مالکیت نمی تواند علت باشد. این زور است که مالکیت را ایجاد می کند (رحمانیان، ۱۳۹۵، صص ۳۲۵ - ۳۲۰).

او در مقابل جهان بینی ماتریالیستی مارکسیسم، جهان بینی توحیدی را طرح کرد و بر پایه این جهان بینی در رقابت با مارکسیسم که نیروهای فرادست و فرودست را در برابر هم می نهاد، نیروهای توحید و نیروهای شرک را در برابر هم نهاد. با این کار، او در عین حال که مارکسیسم را نپذیرفت، نتیجه مبارزاتی مارکسیسم را با تکیه بر ادبیات اسلامی به دست داد؛ یعنی برای مبارزه با عدالت لازم نبود کسی مارکسیست شود، بلکه کافی بود در صف نیروهای توحیدی قرار گیرد. همین جایگاه توحیدی مستلزم مبارزه با استثمار و بی عدالتی بود.

نگاه شریعتی به دموکراسی نیز تحت تأثیر مارکسیسم است. از منظر شریعتی، حکومت ایدئال، حکومت دموکراتیک است؛ اما از نظر او در جامعه‌ای که اکثریت آن‌ها فقیر و ناآگاهند، مراجعه به آرای عمومی به زیان مردم و مانع پیشرفت و تغییر بهینه جامعه است. اصل بر این است که این جامعه باید از وضع فعلی به درآید. این جامعه باید روابط اجتماعی منحطی را که دارد تغییر دهد و باید طرز تفکری که دارد عوض شود. باید فرهنگش پیش رود، باید به صورت انقلابی دگرگون شود. باید تغییر کند. باید از این مرحله به مراحل بالاتر جهش‌وار ارتقا پیدا کند. باید این سنت‌های پوسیده‌اش را ریشه‌کن سازد. اگر اصل را در سیاست و حکومت بر دو شعار رهبری و پیشرفت یعنی تغییر انقلابی مردم قرار دهیم، آن وقت انتخاب این رهبر مطلوب به وسیله افراد همین جامعه امکان ندارد؛ زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی‌دهند که با سنت‌ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه مخالف است و می‌خواهد آن را ریشه‌کن کند و بسیاری از سنت‌های مرفعی را جانشین آن‌ها کند که مردم هنوز با آن‌ها آشنا نیستند و با آن‌ها موافق نیستند. چنین فردی و رهبری نمی‌تواند مورد اتفاق اکثریت آرای این مردمی باشد که باید خودشان عوض شوند (شریعتی، ۱۳۴۸، صص. ۲۵۳ - ۲۵۱).

براین اساس، شریعتی بر این باور است که امروز برای تحقق دموکراسی ایدئال باید ابتدا روشنفکران جامعه قدرت را به دست گرفت و صرف نظر از رأی مردم که در شرایط فعلی رأی آگاهانه‌ای نیست، به رفع فقر و گسترش آگاهی پردازند و پس از حصول این شرایط به استقرار دموکراسی و واگذاری نحوه حکومت به رأی مردم اقدام کنند. او نام این نوع حکومت گذار را دموکراسی متعهد نام نهاده است که به وضوح تحت تأثیر تفسیر مارکسیستی از دموکراسی است.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، بررسی نسبت اندیشه‌ورزی علی شریعتی در تدوین ایدئولوژی سوسیال‌دموکراسی مذهبی با ایدئولوژی‌های مدرن جهان بود. نتایج حاکی از آن است که شریعتی در استقلال‌خواهی تحت تأثیر ناسیونالیسم، در عدالت‌خواهی و طرح ضرورت مبارزه با نابرابری تحت تأثیر سوسیالیسم و در روش و شکل پردازش ایدئولوژی و در تبیین ایده‌هایی مانند فلسفه تاریخ تحت تأثیر مارکسیسم بوده است. داوری در خصوص میزان موفقیت و کامیابی شریعتی در استفاده از ایدئولوژی‌های فوق می‌تواند موضوع مهمی برای پژوهش‌های آتی باشد.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.
مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده‌سازی مقاله مشارکت داشته‌اند.
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ گونه تعارض منافی وجود ندارد.
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۴). شریعتی در جهان، نقش شریعتی در بیدارگری اسلامی. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳). از فراسوی مرزها، بازتاب جهانی اندیشه شریعتی. تهران: دانشگاه تهران.
- جمعی از نویسندگان گروه تاریخ (۱۳۹۵). مجموعه مقالات همایش علمی شریعتی و دانش تاریخ و همکاری میان‌رشته‌ای، به کوشش داریوش رحمانیان، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول.
- چارلز دی، اسمیت (۱۳۸۳). روشنفکر، اسلام و نوسازی در اندیشه‌های هیکل و شریعتی. ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر قصیده‌سرا.
- خستو، رحیم (۱۳۹۵). شریعتی «نفی فردیت» و انقلاب اسلامی. مجموعه مقالات همایش علمی شریعتی و دانش تاریخ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول.
- راد، فیروز (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی توسعه فرهنگی کندوکاوها و پنداشته‌های شریعتی. تهران: نشر چاپ بخش.
- رهنما، علی (۱۳۸۵). مسلمانی در جستجوی ناکجاآباد. ترجمه کیومرث قرقلو. تهران: نشر گام نو.
- زکریایی، محمدعلی (۱۳۷۴). سفر سبز: یادواره هجدهمین سالگرد شهادت دکتر علی شریعتی. تهران: انتشارات الهام، چاپ اول.
- سعیدی، جعفر (۱۳۷۶). شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی. تهران: نشر چاپ بخش، چاپ پنجم.
- شریعت رضوی، پوران (۱۳۷۶). طرحی از یک زندگی (نقدها و نظرها). تهران: نشر چاپ بخش.
- شریعتی، احسان (۱۳۹۵). شریعتی و دانش تاریخ. مجموعه مقالات همایش علمی شریعتی و

- دانش تاریخ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول.
- شریعتی، علی (۱۳۴۸). امت و امامت. تهران: انتشارات سپیده باوران، چاپ اول.
 - شریعتی، علی (۱۳۸۰). چه باید کرد، مجموعه آثار ۴۲. تهران: انتشارات قلم.
 - شریعتی، علی (۱۳۸۵). بازگشت، مجموعه آثار ۴. تهران: دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار شریعتی.
 - شریعتی، علی (۱۳۸۷). ابوذر، مجموعه آثار ۳. تهران: انتشارات الهام، چاپ سیزدهم.
 - شریعتی، علی (۱۳۸۸). جهت‌گیری طبقاتی اسلام، مجموعه آثار ۱۰. تهران: انتشارات قلم، چاپ ششم.
 - قریشی، فردین (۱۳۹۰). بازسازی اندیشه دینی در ایران، تحریر و تبیین جریان‌های مسلط. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 - قنبری، حسین (۱۳۸۱). شریعتی دیگر، بازخوانی شرح زندگی آثار دکتر شریعتی. تهران: انتشارات آفرینش، چاپ اول.
 - ملکی راد، رسول (۱۳۸۷). شریعتی و نقش او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات چاپ بخش.